

نویسنده: دکتر هوشنگ امیراحمدی

ترجمه: شراره حسامی

قرن بیستم شاهد حرکت‌های قومی متعددی چه در کشورهای پیشرفته و چه در کشورهای توسعه نیافرته بود بویژه در آن دسته از کشورها که تبعیض‌های قومی همچنان نیرومند مانده است. نمونه‌هایی از این حرکت‌ها را می‌توان در کشورهایی چه با دولت‌های دموکراتیک و چه دیکتاتوری مثل کانادا، انگلیس، اسپانیا، هند، ایران، سودان، نیجریه، اتحاد جماهیر شوروی سابق، یوگسلاوی سابق، رومانی و آفریقای جنوبی و اندونزی و بسیاری دیگر مشاهده کرد.

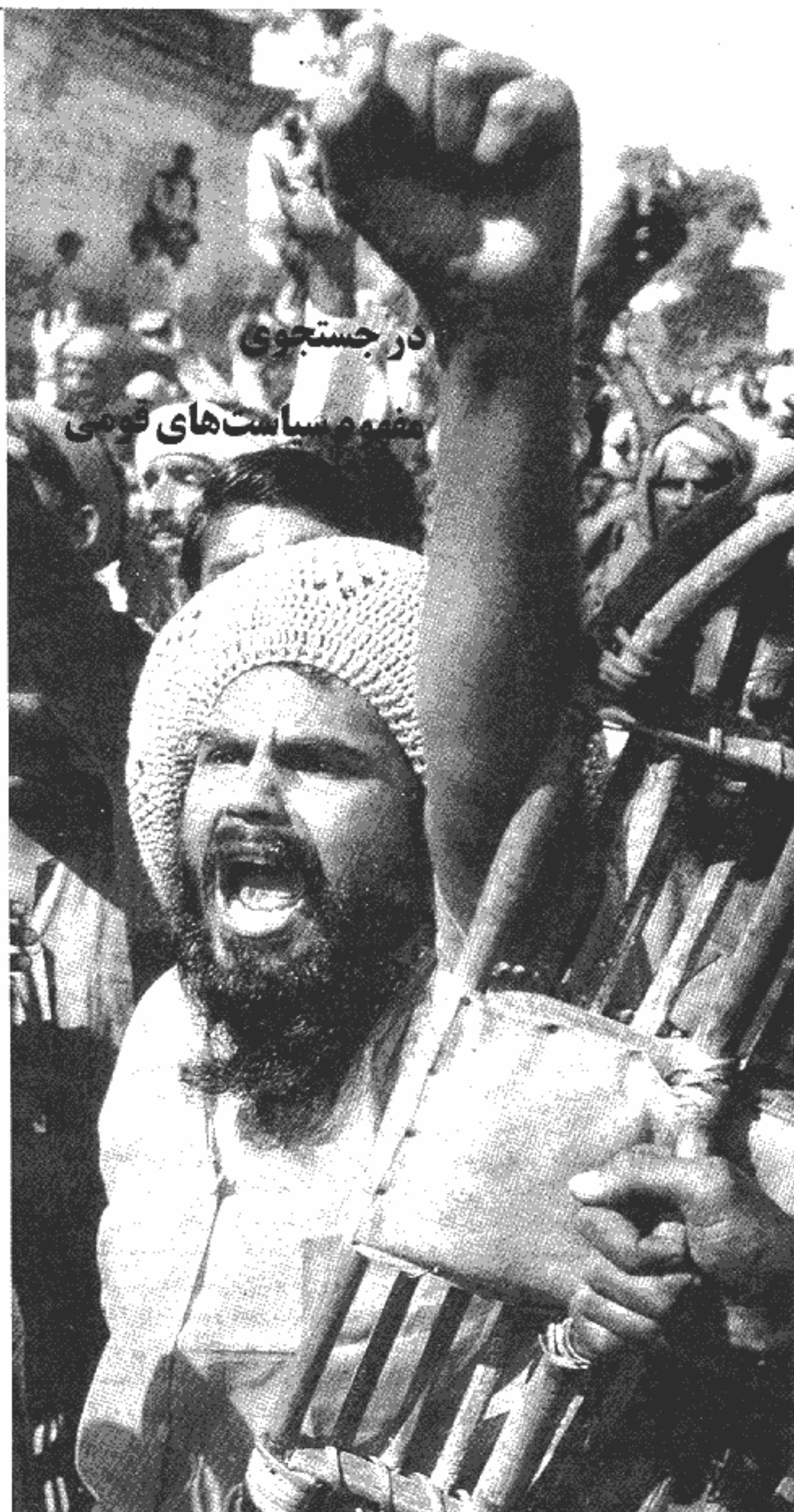
چرا، کی و چگونه نهضت‌های جمعی قومی پدید می‌آیند؟ این مقاله سعی دارد به این پرسش‌ها پاسخ دهد و یک چهارچوب مفهومی را برای توضیح مشخصه‌ها، زمان و وقوع و شکل‌های جنبش‌های جمعی و قومی و پیچیدگی‌های متعدد آن پیشنهاد کند.

برای روشن شدن هدف این مقاله «نهضت جمعی قومی» را به عنوان «موضوعات و فعالیت‌های خاصی که یک جامعه قومی را درگیر می‌کند و یا خواسته‌های یک گروه قومی را بیان می‌نماید» تعریف می‌کنیم.

مطالب زیادی درباره علل و فرایندهای خشونت سیاسی در کل و نهضت‌های جمعی قومی به طور اخض در دست است که شامل تحلیل‌های کمی و کیفی است. مطالعات ابتدایی، بر علل روانی و فرهنگی - اجتماعی ناشی از ناپایداری و ناآرامی‌های سیاسی مثل بحران هویت، بسیج اجتماعی و انقلاب‌های ارتباطی مرکز بود.

فرآیند نجد (مدرنیزاسیون) به دلیل نیاز آن به الگوهای جدید رفتاری نیز به نظر عده‌ای، می‌تواند رودرودی سیاسی را سبب شود. برخی از این مضمون‌های فرهنگی، اخیراً دوباره مطرح

در جستجوی نهضه‌های سیاست‌های قومی



روانی است و عوامل عینی اساساً، ریشه‌هایی اجتماعی و اقتصادی دارد. سپس بر اساس این طبقه‌بندی و از دیدگاه سیاست عمومی، تفاوت دیگری بین درخواست‌های قابل مذاکره و غیر قابل مذاکرة جوامع قومی مطرح می‌کند: «در صورتی که خواست‌های قابل مذاکره، مشروعت منافع مقابله را پذیرد و نیاز طرف مقابله به منافع خود را در درون سیستم دولتی موجود به رسالت بشناسد، و بخش‌های غیرقابل مذاکره طرف مقابله را به حداقل ممکن (و بدون قید و شرط) کاهش دهد ممکن است همزمان اعتبار خود دولت را هم زیر سوال ببرد. به طور کلی، عوامل ذهنی، درخواست‌های انسانی غیرقابل مذاکره را پدید می‌آورند در حالیکه عوامل عینی به طور وسیع، درخواست‌های قابل مذاکره را می‌سازند. شاپلین عوامل ذهنی را مهمتر از همبستگی قومی یک ملت می‌داند. او می‌نویسد: یک فرهنگ (قوم) در اینجا به عنوان مجموعه‌ای از دریافت‌های ذهنی در یک جامعه تعریف می‌شود. قوانینی که با آنها بر زندگی، احساس گذشته مشترک و آینده یکسان و تصویر اجتماعی اش از دنیا فرمان می‌راند. او عقیده دارد که عوامل ذهنی، اساس خواست‌های غیرقابل مذاکره را شکل می‌دهند. هنگامی که مسائل هویتی در دستور جلسه‌ها و یا در مرزها تهدید شوند، نه افراد و نه گروه‌ها به آسانی گذشت نخواهند کرد، و روابط مقابله به صورت یک بازی بی‌حاصل درمی‌آید، آنچنان که سرچشم‌های عواطف و احساسات جامعه از طریق توسل به وفاداری و فداکاری به جوشش درمی‌آید.

این طبقه‌بندی پیشنهادی راتچایلد و شاپلین، پیشنهادهای مهمی برای تئوری جنبش‌های جمعی قومی در بر دارد. روشن است که هر دو دسته از عوامل، به اشکال نهفته و احتمال ایجاد جنبش‌های جمعی قومی دیگر، از طریق افزایش نارضایتی قومی و تشکیل سازمان‌های سیاسی قومی کمک می‌کنند، اما عوامل ذهنی به این احتمال کمک بیشتری می‌نمایند. این عوامل همچنین نیرومندترین منبع برای تسریع وقوع عملی نهضت‌های جمعی قومی هستند، چراکه آنها مستقیماً به ملی‌گرایی قومی و به درخواست‌های غیرقابل مذاکره مثل حق استقلال و خودمختاری دامن می‌زنند.

این نتیجه‌گیری در تضاد با نظریه ارائه شده

قومی، وضعیت طبقاتی، ساختارهای حرفه‌ها و آگاهی قوم بر وضع خود را بررسی کرده‌اند، تأکید می‌کنند. اما در مقابل آن‌ها عده‌ای دیگر، عامل «نابرابری» را به عنوان عامل اصلی هر نوع عمل جمعی سیاسی نمی‌دانند. در حقیقت افراد سرشناصی چون دورکهایم و دیگران، معتقدند هستند، نه «نابرابری» بلکه، به عکس، کاهش نابرابری، میان طبقات مهترین دلیل وقوع انقلاب‌ها است. پیروان نظریه «گزینش عقلائی» باور این نویسنده‌گان را می‌پذیرند. پیروان نظریه گزینش عقلائی معتقد‌اند که نهضت‌های جمعی باور این نویسنده‌گان را می‌پذیرند. پیروان نظریه گزینش عقلائی معتقد‌اند که نهضت‌های جمعی می‌شوند. در عصر امروز، ارتباط بین ملت (بعنوان مفهوم قومی) و دولت (یک موجودیت قانونی) بسیار گسته و مبهم شده است، در نتیجه، ملی‌گرایی به عنوان حق مردمی که احساس می‌کنند که ملت مشترکی دارند و خواستار دولتش باشند، در تحقیق بخشد، به فلسفه بارز قرن بیستم تبدیل شده است.

تعداد قابل توجهی از تفسیرهای اخیر به طور گسترده بر عوامل اقتصادی تکیه می‌کنند. اما نظر نویسنده متفاوت است. برخی از صاحب‌نظران، گرچه بر عوامل اقتصادی تأکید دارند، اما معتقدند عوامل ویژه‌ای نیز در کار است. عده محدودی بر نقش یکاری و تورم در خشونت سیاسی و زوال دولتهاي منتخب پاپشاری می‌کنند.

مارکسبست‌ها بر این باورند که تضاد میان نسبات و نیروهای تولیدی و یا تضاد میان ساختارهای اقتصادی و سیاسی دلایل اصلی انقلاب‌ها هستند.

آنها اساساً معتقدند که نآرامی‌های سیاسی شخصه بحران در دولت است و شکل دهنده عنصر بارز هر دوره نظام یافته انتقالی به شمار می‌آید. لین، نهضت‌های قومی را نسبت به مبارزه طبقاتی در درجه دوم اهمیت می‌دانست و اجازه داد که اقلیت‌ها، هویت قومی خویش را حفظ کنند. برخی از اقتصاددانان، «درآمد متوسط» یا «رفاه اجتماعی» را نخستین علت نآرامی‌های سیاسی می‌دانند؛ و عده‌ای دیگر، بر رابطه «نابرابری و خشونت» تکیه می‌کنند. نظریه دیگراین است که زفار «ناخوشاپند» گروه غالب، (در صورت وجود گروه قومی رقیب)، اساس تنش‌های قومی است.

این وضعیت را ساختارگرایانی که تشکیلات

شده‌اند. از جمله، اسیبت معتقد است که ریشه نهضت‌های جمعی قومی در نیاز به ایجاد جوامع قومی برای گسب هویت جمعی آن‌ها (گذشته اجتماعی، اسطوره‌ها و خاطرات تاریخی مشترک) همبستگی و خودمختاری و آنچه که ملی‌گرایی قومی نماید می‌شود نهفته است. الکساندر بر نقش «همبستگی اجتماعی» که برای او به معنای «ساختار گروه‌های اجتماعی واقعی» است تأکید می‌کند.

بنوژ برای نهضت‌های جدید قومی دلایل جالب‌تری ارائه می‌کند:

با رشد مفهوم «ملت - دولت - دولت» در عصر امروز، ارتباط بین ملت (بعنوان مفهوم قومی) و دولت (یک موجودیت قانونی) بسیار گسته و مبهم شده است، در نتیجه، ملی‌گرایی به عنوان حق مردمی که احساس می‌کنند که ملت مشترکی دارند و خواستار دولتش باشند، در تحقیق بخشد، به فلسفه بارز قرن بیستم تبدیل شده است.

تعداد قابل توجهی از تفسیرهای اخیر به طور گسترده بر عوامل اقتصادی تکیه می‌کنند. اما نظر نویسنده متفاوت است. برخی از صاحب‌نظران، گرچه بر عوامل اقتصادی تأکید دارند، اما معتقدند عوامل ویژه‌ای نیز در کار است. عده محدودی بر نقش یکاری و تورم در خشونت سیاسی و زوال دولتهاي منتخب پاپشاری می‌کنند.

مارکسبست‌ها بر این باورند که تضاد میان نسبات و نیروهای تولیدی و یا تضاد میان ساختارهای اقتصادی و سیاسی دلایل اصلی انقلاب‌ها هستند.

آنها اساساً معتقدند که نآرامی‌های سیاسی شخصه بحران در دولت است و شکل دهنده عنصر بارز هر دوره نظام یافته انتقالی به شمار می‌آید. لین، نهضت‌های قومی را نسبت به مبارزه طبقاتی در درجه دوم اهمیت می‌دانست و اجازه داد که اقلیت‌ها، هویت قومی خویش را حفظ کنند. برخی از اقتصاددانان، «درآمد متوسط» یا «رفاه اجتماعی» را نخستین علت نآرامی‌های سیاسی می‌دانند؛ و عده‌ای دیگر، بر رابطه «نابرابری و خشونت» تکیه می‌کنند. نظریه دیگراین است که زفار «ناخوشاپند» گروه غالب، (در صورت وجود گروه قومی رقیب)، اساس تنش‌های قومی است.

موجود بی محتوا هستند؛ چون نمی توانند شخص کنند که چرا اشکال معینی، تحت مجموعه‌ای از شرایط بوجود می آیند و نه در تحت شرایط دیگری (مثلاً دموکراسی در مقابل دیکتاتوری). در مورد زمان، این منابع بیشتر بر نقش بحران‌های بین‌المللی تاکید کرده‌اند و کمتر به نقشی که بحران‌های ملی در ظهور حرکت‌های جمعی قومی بازی می کنند پرداخته‌اند.

من، در مقاله‌ای در سال ۱۹۸۷، به نقش مهم بحران‌های ملی در حرکت‌های قومی در ایران اشاره کرده‌ام. دیوید بیندر در تبیین علت اساسی تجدید حیات قومی در بسیاری از نقاط جهان (در دوره پس از جنگ سرد) به ویژه در کشورهای سوسیالیستی سابق، نتیجه گیری می کند که منازعات اخیر قومی عملاً، سومین موج این قرن به شمار می آید که دو موج آن پس از جنگ جهانی اول و انفجار نهضت‌های ضد استعماری در افریقا و

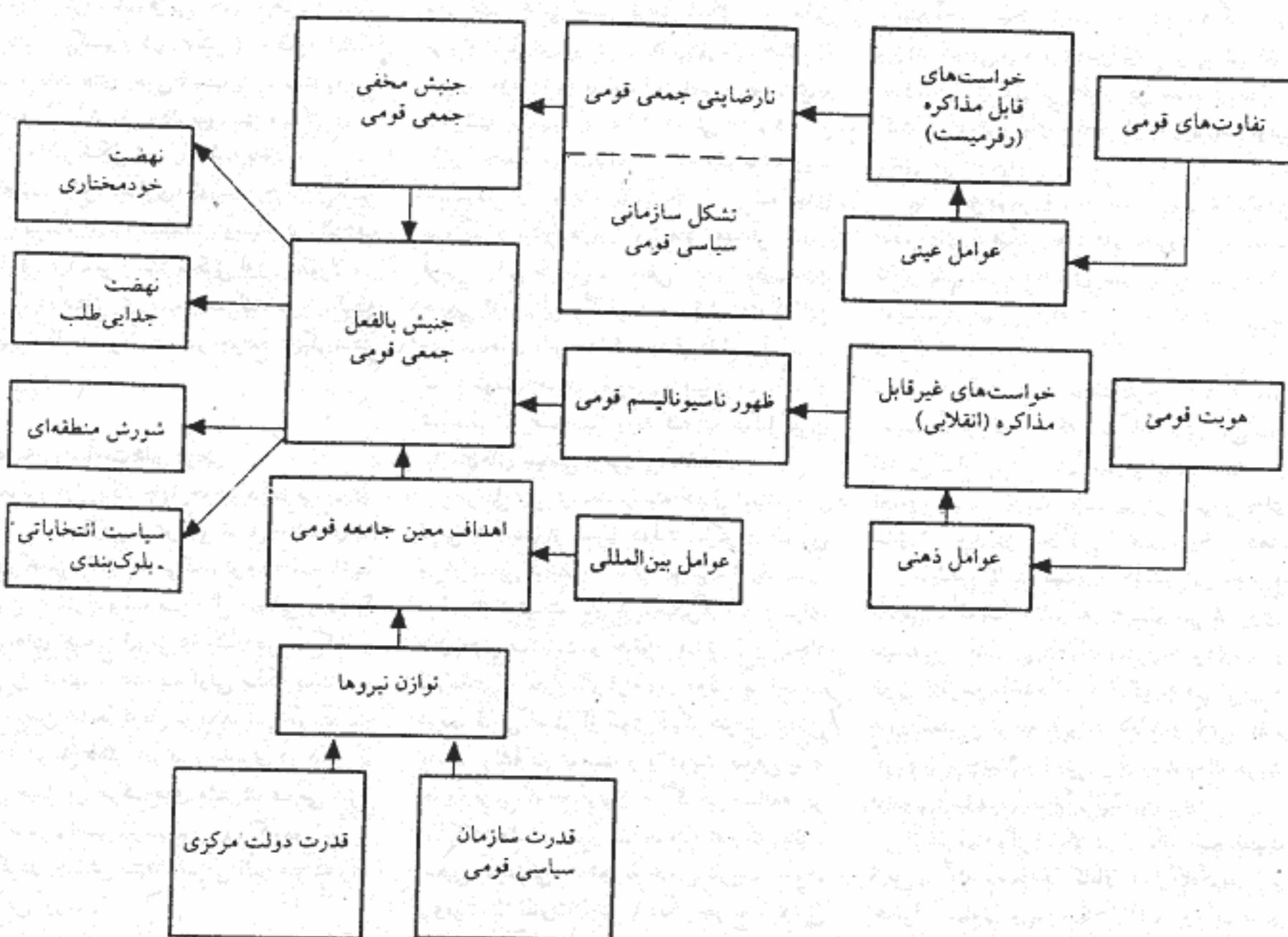
اشارة کرده‌اند. در عوض، گرایش عام به دادن فهرستی از آنچه که پیش از آن را «مشخصه‌های بسیج قومی» می نامد بوده است:

- ۱ - محرك‌های داخلی و خارجی (برای مثال اقتصاد اجتماعی، اقتصاد منطقه‌ای، موقعیت، تهدیدات قومی و غیره)
- ۲ - عوامل ساختاری (عوامل عینی)
- ۳ - موضع عقیدتی (عوامل ذهنی)
- ۴ - پس‌امدادیگرایی (Post - Materialism) («آزادی‌های اساسی» و «آزادی‌های مدنی»)
- ۵ - منابع اقتصادی و اجتماعی
- ۶ - تلاش برگزیدگان قوم (که به عنوان سخنگویان قوم عمل می کنند).

توسط پیاره است. او بر این باور است که انتقال از شکل نهضتی به مرحله عملی، ناشی از شدت یا درجه‌ای از قشریندی ساختاری یک گروه قومی و تشکیلات داخلی قومی است.

منابع موجود نمی توانند تشخیص دهند که عوامل ذهنی و عینی به جنبش‌های جمعی قومی، وسیعاً از طریق ایجاد شرایطی برای مخفی شدن کمک می کنند و فعال شدن چنین نیروی بالقوه‌ای به چیزی بیش از برخوردي که عوامل ذهنی می توانند ایجاد کنند، نیاز دارد. آن‌ها بتویوه از درگاه این مسئله عاجزند که فعال شدن حرکت‌های جمعی قومی بستگی به عواملی دارد که اهداف و منابع مورد نظر جامعه قومی برای مقابله با دولت مرکزی را تعیین می کنند. این‌ها عواملی هستند که در عین حال توازن قدرت میان دولت مرکزی و سازمان سیاسی قومی را مشخص می کنند. این منابع به ندرت به اهمیت عامل توازن قدرت

تصویر ۱: چارچوب مفهومی برای نهضت‌های جمعی قومی



تجددی حیات ناسیونالیسم قومی

ناسیونالیسم قومی از ایجاد انگیزه بزرای بازسازی هويت جمعی، وحدت و خودمختاری و از خواسته‌های مشارکت عمومی، و اصالت فرهنگی از جمله بازگشت به ریشه‌های نمادین، اسطوره‌های گذشته و یادبودهای تاریخی سر بر می‌کند.

ناسیونالیسم قومی همچنین می‌تواند حاصل اختلافات سیاسی / عقیدتی میان جوامع قومی مرکزی (فرادست) و حاشیه‌ای (فروdest) و موقعیت نامتعادل میان اقوام و مختلف و عدم امنیت عمومی یا احساس استثمار و فشار و سرکوب باشد.

فوق - مرکزیت (Over - Centralization)

حس همبستگی یک جامعه و حس ریشه‌دار بودن در یک سرزمین و شیوه زندگی در آن، عوامل دیگری برای فعال شدن مجدد شاخص‌های قومی و سرانجام ناسیونالیسم قومی به حساب می‌آیند. دست آخر سطح هويت قومی در فرهنگ ملی بزرگتر هم می‌تواند بر ناسیونالیسم قومی اثر داشته باشد. به طور کلی هر چقدر این سطح از هويت، کمتر باشد، تنش‌های حاصل از ناسیونالیسم قومی بیشتر خواهد بود.

به گفته بوسی ول سیاست لئنی تشخیص انگیزه‌های فرهنگی ملت‌های غیرروسی، تحت شعار ملی، اما با محتوای سوسیالیزم، نتیجه‌اش هویت‌های ملی بود که در سنگر اتحاد شورایی قرار گرفت.

استالین، در واقع هویت قومی را با احیای «سیستم گذرنامه‌ای» که سند اصالت ملی بود نهادین کرد. این احتمالاً می‌تواند تا حدودی تجدید حیات اخیر ناسیونالیسم در جمهوری‌های سابق شوروی در زمان گورباچف را توضیح دهد. همانطور که هارستون می‌گوید: «در مجموع، نگاهی به گذشته ۷۰ ساله سیاست ملی شوروی، سیستمی را نشان می‌دهد که کنترل عمودی را در طول خطوط یادشده که در مرکز به هم می‌رسند بدون کمترین توجه به رشد خطهای افقی حفظ کرده بود. چنین موقعیتی برای رشد یک هویت فرامیانی، مناسب و برانگیزاننده نیست».

از طرف دیگر فرانکو در اسپانیا مه اقتی قومی بزرگ، باسک‌ها، کاتالان‌ها و گالیکوها را از حقوق سیاسی و فرهنگی‌شان محروم کرد. او استفاده از زبان‌های محلی را در نشستهای

جزئیات خواهد آمد. اول، عوامل مؤثر بر حرکت‌های نهفته قومی ارائه می‌شود، همچنین ارزیابی نقش عوامل عینی و ذهنی. دوم، عوامل بروز ناسیونالیسم قومی با تأکید بر فرهنگ قومیت و هويت جمعی مورد بحث قرار می‌گیرد. سوم، اهداف مشخص مورد انتظار جامعه قومی در رابطه با توازن قدرت میان دولت مرکزی و سازمان سیاسی قومی تبیین شده است و نشان داده می‌شود که عوامل متعددی بر قدرت احزاب از جمله در دسترس بودن منابع توزیع عادلانه درآمد، استفاده مؤثر از رسانه‌های اجتماعی و از ناسیونالیسم، نیروی رهبری، امکانات جغرافیایی و عملیات نظامی مؤثر هستند.

نهضت‌های جمعی قومی نهفته

یک نهضت نهفته قومی به مرحله حرکتش که طی آن تدریجاً متحول می‌شود وابسته است اما نهفته می‌ماند، چون هنوز فاقد شرایط مهم معین برای ظهور علیه است. عوامل کمک‌کننده به این مرحله شامل هر دو عوامل عینی (مثل اختلافات «میان - قومی» در شرایط اجتماعی و اقتصادی و مشارکت سیاسی) و عوامل ذهنی است (مثل انگیزه جامعه قومی برای تجدید حیات هويت مشترک، وحدت، خودمختاری و نمادهای فرهنگی و یادبودها و تفاوت‌های عقیدتی میان - قومی). این عوامل بر مخفی شدن نهضت‌های جمعی قومی اثر می‌گذارند و باشد گرفتن خواسته‌ای قابل مذاکره و غیرقابل مذاکره، ناخشنودی جمعی قومی را بیشتر می‌کند و شرایطی فراهم می‌آورند که به شکل‌گیری سازمان‌های سیاسی قومی می‌انجامد.

عوامل عینی وسیع‌آ، بوسیله اعمال تبعیض‌های قومی یا نژادی از سوی دولت مرکزی حاصل می‌شود. این تبعیضات شامل قوانین، سیاست‌ها، برنامه‌ها، ترتیبات سازمانی تبعیض‌گرایانه (برای مثال حق مالکیت و حقوق مدنی) و ایجاد قشریندی در بازار کار از سوی دولت بر اساس هویت قومی است. از سوی دیگر عوامل ذهنی تاخت ریشه در قومیت و یا هویت قومی یک جامعه قومی که به عنوان «آگاهی جامعه بر مشارکت، مشخصه‌های مشابه، مثل تفاوت زبانی، مذهبی، فرهنگی، یا تجربه خاص تاریخی خود، و وقوف بر تفاوت‌هایش با دیگر جوامع با همین مشخصه‌ها» است تبیین می‌شود.

آسیا پس از جنگ جهانی دوم دیده شد؛ اما تازه‌ترین موج حتی پیچیده‌تر به نظر می‌آید و صلح جهانی را بیشتر تهدید می‌کند و یقیناً در سال‌های آینده رشد زیادتری هم خواهد داشت. مقاله حاضر بر پایه متابع موجود درباره حرکت‌های جمعی قومی فراهم آمده است. به طور اخص بحث من، بر سر احتمال فعلی شدن یک حرکت جمعی قومی به شکل گسترده زیر تأثیر عوامل زیر است:

۱ - عواملی که به موجودیت نهفته چنین حرکتی مجال می‌دهد، از جمله عوامل عینی و ذهنی

۲ - برد و باخت قابل انتظار جامعه قومی برای درگیری با دولت مرکزی. این دومی، ابتدا با «توازن قدرت» میان دولت و سازمان سیاسی

قومی مشخص می‌شود. نهضت به طور طبیعی به دنبال دوره‌هایی از بحران‌های بزرگ «اجتماعی - اقتصادی» و سیاسی و یا استحاله یک ملت با دگرگونی در سطح جهانی ایجاد می‌شود. چون در این دوره‌ها گروه‌های قومی، قدرت خود را بسیار زیاد تلقی می‌کنند و در چالش با نظام، انتظار دارند به هدف‌های معینی دست یابند. بسته به نوع حوادث و آرایش نیروها، نهضت ممکن است یکی از چهار شکل زیر را داشته باشد:

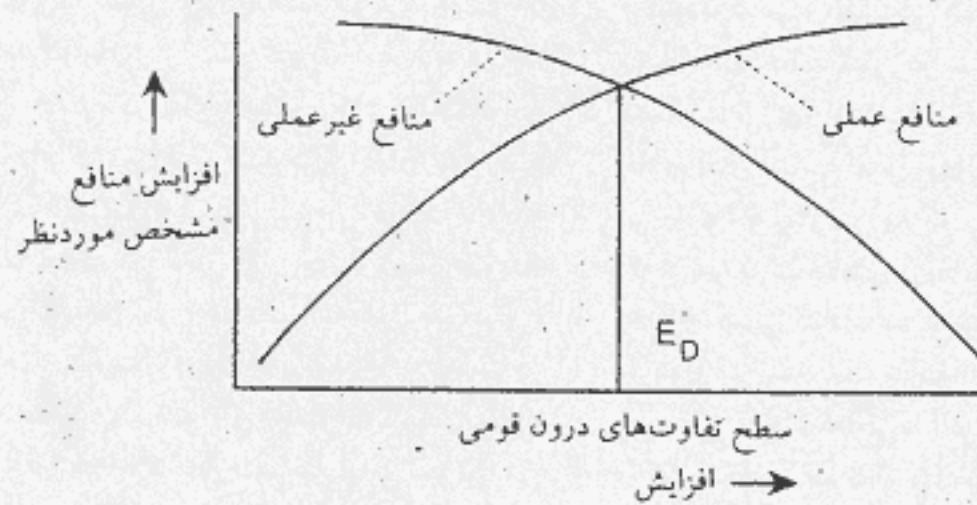
نهضت خودمختاری، نهضت جدایی طلبی (ناسیونالیست)، قیام منطقه‌ای و سیاست «ائلاف انتخاباتی» قومی. سه شکل اول معمولاً در شرایط دیکتاتوری بروز می‌کند در حالیکه آخرین شکل معمولاً فقط در جوامع دموکراتیک پدید می‌آید.

شاخص‌های سیاست‌های قومی

نمودار اول یک چهارچوب مفهومی برای حرکت جمعی قومی و عواملی شامل حالت نهفته و ظهور عملی را عرضه می‌کند. توجه داشته باشید که این چهارچوب، مراحل مخفی و فعال حرکت‌های جمعی قومی را مشخص می‌کند و دوی را نه تنها وابسته به اولی بلکه بسته به اهداف معین جامعه قومی می‌داند. این هم اهمیت دارد که عوامل ذهنی اثر نیرومندتری در قیاس با عوامل عینی بر حرکت‌های مشترک قومی دارد چون اساس «ناسیونالیسم قومی» را که مستقیماً بر فعال کردن جنبش نهفته قومی اثر می‌گذارد، فراهم می‌آورد.

در این برمی، چهارچوب مفهومی با ذکر

تصویر ۲: در یک دولت دموکراتیک



شکل ۲ نشان داده شده است در یک دولت مرکزی دموکراتیک، منافع قطعی عملی و غیرعملی با میزان تفاوت‌ها تغیر می‌کند.

منافع مورد نظر قطعی و عملی با افزایش تفاوت‌ها بیشتر می‌شوند و با کاهش تفاوت‌ها کمتر. و در حالت ارتباط بین منافع سلم غیرعملی و تفاوت‌های کلی، بر عکس آن دیده می‌شود. بنابراین، از نظر تئوری، می‌توان سطحی یکسان از لحاظ تفاوت‌ها در نمودار یافت که در آن، منافع عملی و غیرعملی برای جامعه قومی مساوی است. به فرض وجود یک رهبری عاقلانه، سازمان سیاسی قومی ممکن است در نهضت جمعی علیه دولت مرکزی، تنها اگر تفاوت‌ها بیش

مورد انتظار است. به محض اینکه شوروی قدرت اقتصادی خود را از دست داد، اهمیت سیاسی دولت مرکزی هم از دست رفت.

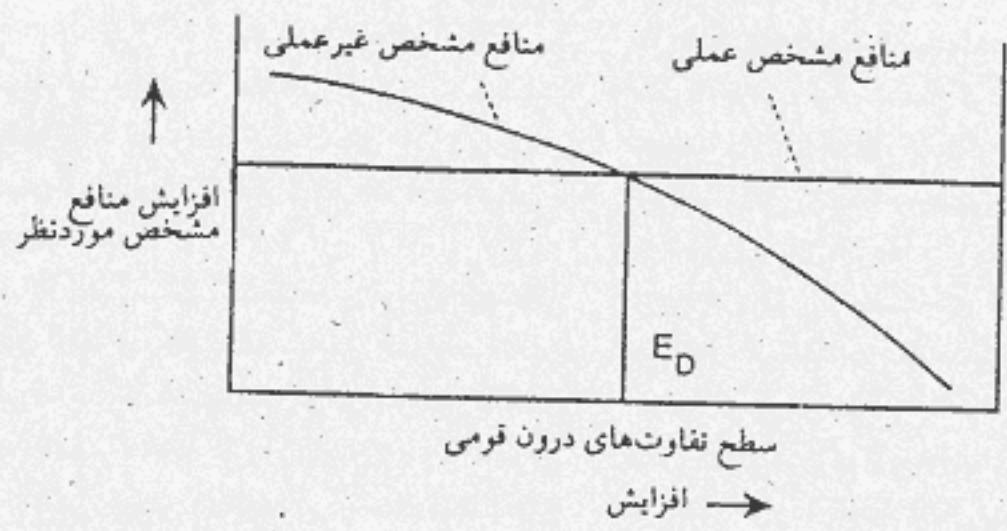
افزایش انتساب قومی و منافع نهضت‌های جمیعی ناشی از انتقال قدرت از یک دولت مرکزی قادر نمند قبلي به جمهوری‌ها و گروه‌های متعدد ضعیف‌تر به افزایش انتظارات مشخص قومی منجر شد.

جدا از این عوامل اثر گذار بر هر دو قسم (که توضیح داده خواهد شد)، تفاوت‌های درون قومی در ارتباط با ماهیت دولت نیز بر سیاست‌های قومی از طریق برخورد منافع عملی و غیرعملی اثر می‌گذارند. به ویژه همانطور که در

دولتی منع کرد و حکومت‌های محلی را که در جنگ داخلی تأسیس شده بودند تضعیف کرد و حتی رقص کاتالان را منع اعلام نمود. بعد از مرگ فرانکو این اعمال بازدارند در دموکراسی جدید، بسیار کمتر شد. هر سه اقلیت قومی دویاره به شکل گروهی پاگرفتند و هویت ملی خود را قادر نباشیدند و مانع طرح «یکسان کردن» فرانکو شدند که به ریشه کن کردن آن‌ها مستایل بود این دو مثال، کاملاً رابطه منفی بین یکسان‌سازی و ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم قومی را روشن می‌کند.

با وجود تمام پا بخشی از عوامل بالا انتظار می‌رود که جمعیت قومی، رفتار ملی‌گرایانه خود را به همان نحو که در هویت‌بایی پر قدرت خود با وفاداری به جامعه سیاسی قومی منعکس است بالقوه یا بالفعل گسترش دهد. این قدرت که با اراده تعداد زیادی از افراد و باگذشت از جان و مالشان می‌تواند اثر منفی بر زندگی داشته باشد، کل جامعه را با خطر مواجه می‌کند. به هر حال ناسیونالیسمی که به این ترتیب ایجاد شده باشد می‌تواند در قلمرو ایدئولوژی و بویژه در دیدگاه سیاسی روشنگران قوم باقی بماند؛ البته اگر قومیت به طور کامل سیاسی نشود و پاسخ جمعیت قومی، کمتر از یک پاسخ همه گیر امکان بقا بیابد. فراهم شدن این شرایط به نوبه خود، به میزان بالایی از ناخشودی قومی (ناشی از عوامل ذهنی و عینی) و وجود سازمان‌های سیاسی معقول نیازمند است.

تصویر ۳: در یک دولت دیکتاتوری



منافع مشخص جامعه قومی
منافع مشخص جامعه قومی که با تعریف «تفاوت‌های آشکار بین منافع مشخص و منافع از دست داده شده» بیان می‌شود، به علاوه تجدید حیات ناسیونالیسم قومی، نیروی دیگری است که به تبدیل نهضت‌های جمیعی قومی از مرحله نهفته به مرحله عملی کمک می‌کند.

میزان این منافع، تا حد زیادی با توازن قدرت میان دولت مرکزی و سازمان سیاسی قومی تعیین می‌شود، هر چه توازن به سود جامعه قومی گرایش یابد میزان منافع مشخص مورد نظر بیشتر می‌شود و در نتیجه گرایش به آشکار شدن نهضت جمیعی قومی بیشتر می‌گردد.

حوادث اروپای شرقی و شوروی سابق تأییدی بر مقایم موافقة قدرت و منافع مشخص

از سطح (Ethnic Disparities) قرار گیرد، درگیر شود. بنابراین در یک دولت مرکزی دموکراتیک انتظارات عملی برای جامعه قومی به گونه‌ای گسترده، متأثر از سطح تفاوت‌هاست. به هر حال این حالت، در یک دولت مرکزی دیکتاتوری، آنچنان که در بیشتر کشورهای جهان سوم دیده می‌شود، نیست (نمودار سوم را ببینید). اینجا انتظارات عملی معین بی توجه به سطح تفاوت‌ها باقی می‌ماند اگر چه انتظارات معین غیرعملی با کاهش تفاوت‌ها افزایش می‌یابد.

بنابراین، برغم آنچه ساختارگرایان مایلند باور داشته باشند، تفاوت‌ها به تنها بی نمی‌توانند به فعال شدن نهضت‌های جمعی قومی بالقوه (نهفته) تحت شرایطی از دیکتاتوری (به گونه‌ای که در اغلب کشورهای جهان سوم دیده می‌شود) پینجامد. سازمان‌های سیاسی قومی در این جوامع، تنها اگر به نحوی از قدرت خود در برابر دولت مرکزی مطمئن شوند، به سوی مرحله روپارویی حرکت خواهند کرد. ادعا نمی‌کنم که رابطه قدرت در دموکراسی اهمیت ندارد. بلکه این بحثی است به نفع نقش بنیادی این رابطه تحت شرایط دیکتاتوری برای نهضت سیاسی قومی.

قدرت سازمان سیاسی قومی (و نیز قدرت نهضت جمعی قومی برای خود مختاری و استقلال) با شماری از عوامل که بسیاری از آن‌ها در اصل کیفی و اگر نه غیر ممکن، دشوارند، معین و معلوم شده است. مهم‌ترین این عوامل، منابع انسانی، مادی و مدیریت قابل دسترسی برای سازمان‌های سیاسی قومی است. این منابع می‌توانند داخلی باشند و یا به شکل‌های کمکی مختلف از جمله اطلاعاتی، نظامی، مالی و حمایت سیاسی از خارج تأمین شوند. افزون بر این، گروه‌های قومی که به گفته «پینارد»: «یک زیرساخت تحول یافته از انواع مختلف سازمان‌ها و نهادها» را دارند می‌توانند بسیار ساده، نظامی و یا بسیج شوند. هر چقدر که سازمانی از این منابع بیشتر داشته باشد می‌تواند قابلیت‌های خود را برای بسیج، کنترل و رد و بدل کردن اطلاعات، بیشتر و قوی‌تر نماید.

آگاهی سیاسی جمعیت‌های قومی، همبستگی میان آن‌ها و یک سنت سیاسی جمعی در تعیین قدرت سازمان‌های سیاسی قومی، عواملی به همان اندازه مهم به شمار می‌رودند. به ویژه جوامع قومی ناراضی، به تناسب فاصله آن‌ها از محل دولت مرکزی (پایتحت) افزایش می‌یابد. در بیشتر موارد، پایتحت در مرکز جغرافیایی

مستقر شده است. و سرانجام، میزان جذب جمعیت‌های قومی در زندگی ملی اثری اساسی بر قدرت سازمان‌های سیاسی قومی دارد. در کل، هر چه احساس هویت جمعیت قومی در زندگی اصلی جامعه‌ای که بخشی از آن است کتر باشد، سازمان سیاسی قومی آن قویتر است. چون در یک چنین جمعیتی، هویت، همبستگی و وحدت قومی، بسیار زیاد است. احساس هویت قومی، ممکن است به یکی از چهار طریق زیر صورت گیرد:

- ۱- بین فرهنگ شدن: فرآیندی است که طی آن جمعیت قومی، ویژگی‌های فرهنگی اش را گویی که فرهنگ واحد بزرگ‌تر را پذیرفته، از دست می‌دهد، به نام وحدت و زیر لوای آن. یک جمعیت قومی ممکن است به صرف نظر کردن از خواست‌های خود برای میراث تاریخی، زبان و یا مذهب مشخص وادر شود.
- ۲- ادغام: فرآیندی است که طی آن جمعیت قومی، شاخن بیولوژیکی آن را از دست می‌دهد. ازدواج «میان - خودی» احتمالاً مؤثرترین سلاح در این شکل از جذب است.
- ۳- هویت: فرآیندی بنیادی و روانی است که طی آن گروه‌های قومی ممکن است به خود به عنوان جزئی از همان جامعه فکر کنند. «یک جامعه نو که از جوامع اصیل آن‌ها فاصله دارد».
- ۴- تسامیت: که لزوماً در جایی اتفاق می‌افتد که شکل‌های طبقاتی قومی در آن محوش شده و گروه‌های قومی مختلف، از حقوق شخصی و سیاسی و اقتصادی و امتیازات مشابهی برخوردارند. تفاوت‌های درون قومی بنابر این خاصیت، از حداقل تسامیت برخوردار خواهد بود.

فرآیند مدرنیزه کردن، نیز فشارهای همزمانی بر ادغام ملی و بر پایان مسئله قومیت می‌کند. به گفته «پلانگر»: «رساختیز نهضت‌های قومی از ۱۹۶۰ به بعد، در بسیاری از جوامع چندفرهنگی، باید ناشی از افزایش رقابت‌های قومی به ویژه رقابت شغلی، تلقی شود، که این افزایش رقابت، خود نتیجه فرآیند مدرنیزه کردن، به ویژه شهرنشینی، توسعه بخش‌های درجه دو و سه اقتصادی، توسعه بخش سیاسی و سازمان فرق ملی و افزایش میزان سازمان‌ها، تلقی گردیده است. عوامل اثرگذارنده بر قدرت دولت مرکزی هم متفاوت‌اند و همه آن‌ها هم کمی نیستند. جدا

مشخصه مهم دیگر، جهت‌گیری و تعهد سازمان‌های سیاسی قومی است. سازمان‌های در هر یک از دو سوی طیف سیاسی (از راست افراطی تا چپ افراطی) به طور عادی نمی‌توانند حمایت کافی در میان جمعیت قومی کسب کنند و در کل ضعیف‌ترین هستند. در مقابل، سازمان‌های سیاسی با سیاست‌های بیشتر طبقاتی، نهادهای دموکراتیک و سهیم در ناسیونالیسم قومی به شدت برای جمعیت قومی جذاب بوده‌اند و اگر راه انقلابی سازش‌ناهایبری را دنبال کنند، گرایش به استحکام و قدرت دارند. برای مثال در نهضت‌های کردی در ایران و عراق، قوی‌ترین سازمان‌های سیاسی همیشه از حمایت احزاب دموکراتیک کرد برخوردار بوده‌اند و سازمان‌های چپ‌گرا تقریباً هیچوقت به صورت یک نهضت توده‌ای درنیامده‌اند.

امکانات جغرافیایی برای نهضت‌های جمعی و برای منجذوبیت خود مختارانه و مستقل جمعیت‌های قومی نیز عواملی هستند که اهمیتی مشابه در تعیین قدرت سازمان‌های سیاسی قومی دارند. از نظر تاریخی سرزمین‌های بزرگ‌تر، در نواحی مرزی، کوهستانی و یا جنگلی و هم مرز با ملل دیگر با جمعیت قومی مشابه، در نهضت‌های مشترک قومی، مؤثرتر عمل کرده‌اند تا مناطقی که سرزمین‌های کوچک و یا مرکزیت پاکه داشته‌اند. نمونه‌ها شامل بالتیک و جمهوری‌ها آسیای میانه در شوروی سابق، کردها در ایران، ترکیه و عراق، اریتره در آتیوبی، نهضت‌های قومی در اندونزی و سودان، می‌شود. به غلاده، نیروی گریز از مرکز جوامع قومی ناراضی، به تناسب فاصله آن‌ها از محل دولت مرکزی (پایتحت) افزایش می‌یابد. در بیشتر موارد، پایتحت در مرکز جغرافیایی

از نیروهای نظامی و ابزارهای سرکوب گر همراه آنها، منابع اقتصادی قابل دسترس دولت در میان چنین عواملی، بنیادی‌اند، اما نیروی بالقوه آنها برای تقویت دولت تنها زمانی قابل اجرام است که به طبع مؤثر بسیج و تجهیز شده باشند. این، مستلزم ثبات سیاسی، نیروهای انسانی ماهر و تکنولوژی مناسب است. اگر همه این شرایط فراهم شود، رشد اقتصادی احتمالاً به دست می‌آید که این، به نوبه خود قدرت دولت را افزایش می‌دهد. اما رشد اقتصادی نیز مشروط است به یک استراتژی توسعه خوب تبیین شده و فراگیر که تنها می‌تواند تحت شرایط صلح و هماهنگی میان طبقات حاکمه فرموله شود و به اجرا درآید. این، خود باید توان با برتری عقیدتی و قدرت جذب، به ویژه در سطح چنین موضوع سیاستگذاری‌ها باشد. پیش شرط چنین موضع عقیدتی نیرومندی، حسن مشروعی است که دولت باید در مقابل انظار مردم قرار دهد.

قدرت دولت باز هم می‌تواند افزایش یابد. یعنی اگر اقدامات دموکراتیک، از جمله به وجود آوردن تعادل اقتصادی میان طبقات، مناطق و بخش‌های مختلف، آزادی سیاسی و حس منافع ملی (ناسیونالیسم) و وحدت، مورد احترام قرار گیرد. قدرت دولت می‌تواند طولانی شود. این آخری همچنین می‌تواند از طریق اعمال سیاست ادغام ملی، که حذف قوانین، سیاست‌ها و برنامه‌های تبعیض‌آمیز را در میان گروه‌های فومی، طبقات اجتماعی و واحدهای منطقه‌ای، ضروری می‌کند، به دست آید. استفاده موثر از رسانه‌های گروهی و دیگر ابزارهای دولتی، از جمله مؤسسات و نهادهای آموزشی نیز می‌تواند قدرت دولت را افزایش دهد. چنین اقداماتی می‌تواند برای ساختن افکار عمومی و ایجاد توافق و تخفیف اختلافات اجتماعی - اقتصادی، سیاسی و عقیدتی در میان گروه‌ها، طبقات و احزاب سیاسی به کار گرفته شود.

سرانجام حمایت جامعه بین‌المللی، به ویژه دولت‌های همسایه در تثیت قدرت دولت اهمیت دارد. چنین حمایتی می‌تواند اشکال مختلفی به خود بگیرد و در سطح‌ها و اندازه‌های متفاوتی عرضه شود. حمایت می‌تواند به شکل فعال باشد و این وقتی است که دولت حمایت‌های مستقیم نظامی، مالی، لجستیکی و سیاسی از دوستان خود برای سرکوب یک نهضت جمعی فومی دریافت

کند و یا ممکن است به شکل غیرفعال باشد، برای مثال وقتی که از یک کشور همسایه خواسته شود که از حمایت نهضت جمعی قومی دست بردارد. حمایت کشورهای فرصت‌طلب و یا کشورهایی که منافع خود را تعقب می‌کنند و برای حمایت خود، پارهای شرایط معین را قابل می‌شوند می‌توانند زیان‌آور باشد. و این در نهضت کردها تجزیه شده است.

زمان وقوع و شکل‌های سیاست‌های قومی به عنوان یک قاعده کلی، بیشتر منافع قابل دسترس دولت یا شرایطی که برای ثبات و قدرت خود به آنها نیاز دارد، در زمان بحران‌های بزرگ سیاسی در کشور به اندازه کافی و مؤثر تأمین نمی‌شود. بنابراین عجیب نیست که نهضت‌های جمعی قومی در جریان جنگ و یا بلاfaciale پس از یک جنگ (داخلی یا بین‌المللی)، انقلاب سراسری، مداخله یا تهاجم خارجی، درگیری‌های شدید سیاسی - به ویژه میان طبقات حاکم - و در جریان چرخش‌های بزرگ در روابط قدرت‌های بین‌المللی و یا جنگ‌های جهانی سربرمی‌کشند. در طول چنین دوره‌هایی می‌توان انتظار داشت که قدرت نسبی سازمان سیاسی قومی افزایش یابد و به اوج خود برسد، در حالیکه در همان شرایط، قدرت دولت مرکزی می‌تواند به پایین‌ترین سطح ممکن برسد. بنابراین، خواسته‌های جمعیت قومی برای مقابله با دولت مرکزی هم به حداقل اوج خود می‌رسد. به گفته «فرای» اثر انتقال سیاسی یا بحران‌ها، بر عوامل عینی گروه‌های قومی، یا هویت جمعی، امری ذاتی است. وی سپس تأکید می‌کند که با تغییر شرایط محیطی، گروه‌های قومی گهگاه خود را به خاطر تجدید احساس همبستگی داخلی، از نو تعریف می‌کنند.

در حالی که بحران‌ها یک شرط بنیادی برای بروز نهضت نهفته قومی هستند، سیاست‌های قومی ممکن است، در زمان‌های به ظاهر هماهنگ، فعال شوند. عوامل اتفاقی یا غیراتفاقی همیشه نقشی را بازی کرده‌اند. اقدامات آشکار یا فعال تبعیض‌آمیز علیه یک جامعه قومی یا یکی از اعضای آن هم می‌تواند مانع یک نهضت قومی را بکشد. مورد «رادنی کینگ» در شورش «۱۹۹۲ لوس آنجلس»، می‌تواند نمونه باشد. رهبری سیاسی واکنشی، پارهای موضع جوامع

قومی را درگیر جنگ‌های سیاسی می‌کند. در حالیکه یک رهبری عاقلانه قومی، به دولت مرکزی اجازه نمی‌دهد که زمان، مکان یا شکل مبارزه را تعین کند، یک رهبری «واکنشی» به سادگی در دام می‌افتد. و سرانجام، نهضت‌های جمعی قومی ممکن است در پاسخ به بعضی اهداف آشکار، که در یک لحظه معین پدید می‌آید، سربرکشند. گرچه، در بیشتر این نوع موارد، اهداف واقعی متظره، همیشه منفی‌اند.

شکل‌های مختلف بروز یک نهضت جمعی قومی، در کنار سایر عوامل، می‌تواند به عوامل زیر نیز بستگی داشته باشد: وضوح نسبی تفاوت قوم یا طبقه در منطقه، طبیعت درگیری، توان نسبی و ایدئولوژی سازمان سیاسی قومی، پسزینه تاریخی خواسته‌های جمعیت قومی، امکانات جغرافیایی و مادی برای رسیدن به چنین خواسته‌هایی، سطح محرومیت قومی و این که آیا این محرومیت می‌تواند یا نمی‌تواند تحت یک دولت واحد رفع شود. از نظر شکل بروز، چهار شکل کلی امکان دارد: نهضت خودمختاری، نهضت جدایی طلبانه (ناسیونالیستی)، شورش منطقه‌ای، و سیاست «ائتلاف انتخاباتی». دو تای اولی عموماً اساس قومی دارند و در جایی بروز می‌کنند که هویت قومی، آشکارتر از هویت طبقاتی باشد، در حالیکه دو تای بعدی هم ممکن است بدون وجود قومیت و در جایی که شکل‌بندی طبقاتی بسیار زیاد باشد بروز کنند. نهضت خودمختاری در خالص‌ترین شکل آن، از کشمکشی میان طبقه برگزیده منطقه (که می‌تواند خود قدرت محلی باشد) و دولت مرکزی بر سر میزان شرکت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی خبر می‌دهد. این نهضت خواستار عدم تمرکز است اما به ندرت خواستار توزیع مجدد است. برای مثال، خواسته‌های قوم کولی‌های مجار در ترانیلوانیای رومانی همیشه محدود به خودمختاری و حق آموزش کودکان به زیان خود آنها بوده است.

نهضت جدایی طلبانه (ناسیونالیست) هدف مشابهی دارد اما خواسته‌هایش از نقش محلی یا گسترش آن در صورت یک نهضت خودمختاری فراتر می‌رود. هدف آن پدید آوردن یک دولت مستقل و معمولاً در جهت توزیع مجدد است. جایی که سازمان سیاسی قومی نسبتاً قوی است و گرایش بیشتری به یک ایدئولوژی «چپ گرا» یا «راست گرا» دارد، خواسته‌های جدایی طلبانه کم

افغانستان می شود.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

این مقاله یک چهارچوب مفهومی را برای تشریح عوامل تعیین کننده، زمان وقوع و شکل‌های نهضت‌های جمعی قومی در کشورهای با شکل‌های حکومتی دموکراتیک و دیکاتوری، عرضه کرده است. من بحث کرده‌ام که احتمال ظهور و فعال شدن یک نهضت قومی نهفته بیشتر بوسیله:

- ۱ - عواملی که در دوران نهضتی چنین نهضتی سهم دارند از جمله عوامل ذهنی و عینی و
- ۲ - انتظارات جامعه قومی برای شرکت در نهضت که به نوبه خود به وسیله توازن قدرت میان دولت مرکزی و سازمان سیاسی قومی تعیین می‌شود، مسلم خواهد شد. نهضت به طور عادی دوره‌هایی از بحران‌های شدید اجتماعی - اقتصادی و سیاسی را دنبال می‌کند و به حوادث بستگی دارد و تحت شکل‌های متفاوت دولت، ممکن است یکی از چهار شکل زیر را بگیرد: نهضت خودمختاری، نهضت جدائی طلب، شورش منطقه‌ای، و سیاست «الئتلاف انتخاباتی قومی». شکل آخر فقط در جوامع دموکراتیک ممکن است، در حالیکه سه شکل اول اغلب در شرایط دیکاتوری اتفاق می‌افتد.

اثبات نظری، به ویژه، شامل جزئیات بیشتری از جمله «منافع روشن مورد نظر»، «عوامل ذهنی»، «خواسته‌های غیرقابل مذاکره» و «قدرت» احزاب می‌شود. مشکل واقعی در همه شرایط و شرایط مشابه که در چهارچوب مفهوم مورد استفاده قرار گرفته اینست که به دشواری، خود را به اندازه‌گیری‌های عینی می‌سپارند. بروز نتیجه متفاوت، بستگی دارد به درگیر شدن چهارچوب ارائه شده با واحدهای مثل گروه، جامعه، حزب و دولت. مفهومی کردن بیشتر نیز شامل فرد می‌شود، و نظریه «انتخاب منطقی»، در این میان، می‌تواند مؤثر باشد. شماری از پیشنهادهای عملی، از تئوری پیروی می‌کند. برای شروع، چهارچوب پیشنهادی نشان می‌دهد که در بیشتر کشورها، جائی که هویت قومی ترغیب می‌شود، مثل کشورهای پیشنهاد سرمایه‌داری، نهضت‌های جمعی قومی که خواستار استقلال بودند در مراحل بعد دچار نزول شد. عکس آن در مورد جوامعی که در آن‌ها حفظ میراث قومی

از هزینه‌های اقتصادی اجرای عملی استقلال کامل است. گرچه با هدف «سازمان - حکومت مستقل» این اختلاف از میان برداشته می‌شود، چون هزینه‌ها به نحو چشمگیری کاهش خواهد یافت و پیوندهای «که‌بک» با دولت کانادا به طور کامل گسته خواهد شد. بنابراین، وقتی این گرایش دوم به صورت هدف نهضت درآید، اهداف مشخص قابل انتظار افزایش می‌یابد و سطح حمایت‌ها هم بالا خواهد رفت. در غیر اینصورت، نهضت جمعی قومی احتمالاً به در خواست خودمختاری برای آن قوم در چهارچوب یک «ملت - دولت» متعدد رضایت خواهد داد. وضع مشابهی در مورد مبارزات کردها در عراق، ترکیه و ایران وجود دارد، جائی که برغم حضور پیش شرط‌های مهم، کردها در تقاضای خود برای خودمختاری توفیق نیافته‌اند. شکل‌های مذکور، به خاطر شورش منطقه‌ای و «سیاست الئتلاف انتخاباتی قومی»، نه تنها به خاطر اینکه دومی نیاز به قومیت ندارد، بلکه به خاطر اساس سیاست طبقاتی روشن (یا اساس منافع گروهی) آن معروفیت یافته است. همچنین آن‌ها به نحو عمیق‌تری از بیعدالتی‌های اجتماعی - اقتصادی ریشه گرفته‌اند تا از نهضت‌های خودمختاری یا جدائی طلب. در شرایط دموکراسی سیاسی، سیاست الئتلاف انتخاباتی بیشتر بروز می‌یابد، حال آنکه در شرایط دیکاتوری یا در شرایطی که نهضت، ایدئولوژی و یا رهبری رادیکال‌تری دارد و در شرایطی که اختلافات جدی و بحران‌های سیاسی، سرتاسری است. به بروز شورش منطقه‌ای منجر خواهد شد. «سیاست الئتلاف انتخاباتی» در جست و جوی متعادل کردن بعضی قوانین با گرایش‌ها (یا اختلافات) از طریق تغییر نمایندگی سیاسی در یک فرآیند انتخاباتی است. مثل الئتلاف «رنگین‌کمان» در ایالات متحده، شورش منطقه‌ای ممکن است به یک انقلاب تمام عیار منتهی شود و معمولاً سرنگونی حکومت مرکزی و دگرگون کردن تمام سیستم اجتماعی - اقتصادی را هدف خود قرار می‌دهد. شورش منطقه‌ای ایجاد یک دولت محلی مستقل را نمیخواهد. نمونه‌ها شامل جنگ‌های داخلی در زیر و تاجیکستان، مبارزة کنگره ملی آفریقا در آفریقای جنوبی، نهضت‌های انقلابی در السالوادور، گواتمالا، پرو و کلمبیا، و جنگ‌های چریکی در کامبوج و

و بیش بروز می‌کند. برای این که چنین خواسته‌هایی جدی شود، باید حقانیت تاریخی و شانسی برای موفقیت داشته باشد که به نوبه خود، بستگی به امکانات جغرافیایی و مادی منطقه، خود سازمان سیاسی و اهداف مورد انتظار خواهد داشت.

نهضت ناسیونالیست باسک، در خواست خودمختاری قوم «توارگ» در کشور «مالی» و سیاست‌های جدایی طلبانه در ایرلند شمالی، تنها بخشی از این نیازها را نشان می‌دهند. در حالی که آخری براساس اهداف بزرگ ذهنی متعدد نشده است (جدایی پروستان - کاتولیک)، دو تای قبلي تنها یک بنیاد مادی شاخص دارند. برخوردهای قومی یاقبله‌ای در نیجریه میان مسلمانان «هوسا» (yoruba) اغلب مسیحی در جنوب، در هند میان مسلمانان و هندوها، و در چین میان «تبی‌ها» و دولت مرکزی، نمونه‌های دیگری از مواردیست که قادر پیش شرط‌های لازم برای نهضت‌های جمعی قومی موقت هستند. نهضت استقلال طلبانه در جمهوری یوگسلاوی سابق و برنامه ناسیونالیستی اسلواک، از سوی دیگر، اغلب پیش شرط‌های لازم را دارند. این جا ناسیونالیسم نژادپرستانه صرب‌ها که خواستار «پاک سازی قومی» است، کسب نتایج توفیق‌آمیز را به تأخیر می‌اندازد. صرب‌ها به عنوان قوم اصلی یک دولت فدرال، از امتیازات مادی و نظامی چشم‌گیری در مقابل گروه‌های قومی دیگر مانند مسلمانان در بوسنی و هرزه‌گوین و کرووات‌ها برخوردارند. در اندونزی هم، نهضت طرفدار استقلال در تیمور شرقی و سوماترا به وسیله دولت سرکوب شد. از سوی دیگر نهضت‌های جدایی طلب در اتحاد جماهیر شوروی سابق، موفق قر بودند، چون قوم اصلی روسی به دلایل اقتصادی و تاریخی، مایل نبود به حکومت خود ادامه دهد. گرچه، همان قوم اصلی روسی، در مقابل اعطای خودمختاری به مردم «چچن» و «اینگوش» مقاومت کرد. چون این گروه‌های قومی حاشیه‌ای، در امور تشكیلاتی ضعیفند و متوجه نیستند.

در مورد نهضت مردم «که‌بک»، در خواست استقلال کامل (خودمختاری) در قیاس با هدف «سازمان - حکومت مستقل» (جدایی طلبی) از حمایت کمتری برخوردار است. اختلاف، ناشی

ترغیب شده، مثل اتحاد جماهیر شوروی سابق و کشورهای سوسیالیست سابق در اروپای شرقی، صحت دارد. استقلال طلبی هم چنین در جوامعی که جرائم قومی دور از مرکز احساس اختناق و بی عدالتی دارند، مثل بسیاری از کشورهای جهان سوم، قوی است. نهضت‌های طالب خودمختاری، مشارکت سیاسی و عدم تمرکز اداری، از سوی دیگر به رشد ادامه می‌دهند. این گرایش‌ها، شاید، بهترین نمونه‌ها باشند که سازمان‌های سیاسی قومی باید خواسته‌ای خود را از استقلال طلبی و با حی خودمختاری به خواستی که احتصاراً می‌شود آن را یک سیستم فدراتیو در دولت محلی نامید، تغییر دهن. و این البته نخست باید مبتداً بر یک چهارچوب نظری مناسب باشد. روشنگران و سازمان‌های سیاسی قوم باید در توسعه یک چنین چهارچوبی، مسئولیت رهبری را به عهده بگیرند. چهارچوب مفهومی، همچنین پیشنهاد می‌کند که اگر یک نهضت قومی تمنی‌تواند در دوره بحرانی، خواسته‌ای خود را به دولت مرکزی تحمیل کند، دشوار بتواند پس از بحران به هدف بررسد. با این وجود، این مساله مهم است که سازمان‌های سیاسی قومی ایزاری برای برآورد دقیق بحران‌ها و فراز و تشیب‌های آن‌ها به وجود آورند. شاید خواسته‌هایی که در یک نقطه غیر قابل مذاکره تلقی می‌شوند در نقطه دیگری قابل مذاکره باشند، به ویژه، وقتی که امید به کشاندن دولت به یک بحران جدی دیگر کم باشد و با اصلاً نباشد.

چهارچوب نشان می‌دهد که حمایت بین‌المللی، به ویژه، از طرف دولت‌های همایه و مداخله‌گر، هر دو نادرست و غیر سازنده‌اند. چنین حمایتی عمولاً نامطمئن است و در چشم خلق‌های شرکت‌کننده در نهضت جمعی قومی، کمتر قابل قبول می‌نمایند. با وجود این، گاه گروه‌های قومی می‌توانند مرزهای بین‌المللی را پشت سر بگذارند که در این صورت، حمایت مقدم است به ویژه به صورت استفاده از اهرم‌های سیاسی و منابعی مانند صندوق‌ها و سازمان‌های بین‌المللی. برای مثال، حمایت بین‌المللی در آزادی اروپای شرقی و کشورهای حوزه بالشیک، مهم و ضروری بود و به توبه خود، راه را برای دیگر نهضت‌های قومی در اتحاد جماهیر شوروی سابق هموار کرد. چهارچوب پیشنهادی، همچنین نشان می‌دهد

که سازمان سیاسی قومی اگر یک سیستم فدراتیو از حکومت محلی می‌خواهد، باید اختلاف‌های درون قومی را در مبارزات خود، به صورت مسئله بزرگی درآورد. در عوض، عوامل ذهنی نهضت، به ویژه خواسته‌های غیرقابل مذاکره، باید به شکلی وسیع و مؤثر در میان جمعیت قومی تبلیغ شوند. چهارچوب پیشنهادی نشان می‌دهد که توان اداره و رهبری سازمان‌های سیاسی قومی از اجزاء حیاتی مبارزه قومی برای مشارکت سیاسی، خودگردانی و تجدید حیات فرهنگی است. چنین توانانی‌هایی می‌توانند با پژوهش‌های اصیل و مطثی، درباره نهضت‌های گذشته، نقاط قوت و نقاط ضعف آن‌ها بخصوص بهبود یابند. آموختن از اشتباهات گذشته می‌تواند به بهبود حرکت‌های آبده کمک کند.

همچنین مایل ببعضی از شاخص‌ترین پیشنهادهای چهارچوب مفهومی پیشنهاد شده را برای تعاملی مورد تأکید قرار دهم. حرف من ایست که بیشتر عواملی که به فعلی شدن نهضت‌های جمعی قومی نهضته می‌انجامد برای تعاملی می‌زیان آورند. به عبارت دیگر، دستیابی به تعاملی لازمه‌اش حذف یا ضعیف کردن اثرات زیان‌آور چنین عواملی است. از آنجاکه حذف عوامل ذهنی یا تخفیف اثرات آن‌ها مشکل و وقت‌گیر است، یک روش مناسب و سریع باید متمرکز بر ترمیم مشکلات در کنار عوامل عینی باشد. از بین بردن اعمال تبعیض‌گرایانه دولت مرکزی علیه جوامع مختلف قومی اولین و مهم‌ترین گام است. یک چنین تبعیضاتی باید در سطح اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی از میان برداشته شود. تخفیف دادن اختلافات میان قومی باید گام دوم در راستای تعاملی تلقی شود. هدف غایبی باید به وجود آوردن توازن و تعادل میان گروه‌های قومی مختلف باشد نه دستیابی به هدف اتوپیایی برابری شرایط زندگی آن‌ها.

در دراز مدت، لازمه تعاملی، برخورد با عوامل ذهنی است. یک راه مؤثر چیزیست که آن را «هویت قومی» نامیدم. این مستلزم فرآیندهایی چون آمیختن و هماهنگی فرهنگی و کسب هویت تازه است. چون عوامل ذهنی اغلب غیرقابل مذاکره‌اند و به ناسیونالیسم قومی مجال رشد می‌دهند، فشار برای تخفیف یا حذف آن‌ها می‌تواند نتایج منفی بیار آورد. به ویژه، چنین

ازویی تواند

کشاند

کشاند

اویزی گرانده و باباکوریو
نویسنده: لیلی ا. شهارد
ترجم: مینو مشیری
ناشر: ضریع
قیمت: ۲۸۰۰ ریال

فشاری می‌تواند به تجدید حیات همیشگی فرمی، اتحاد و خودمختاری بینجامد. در پایان، لازمه تعاملی این است که روابط جدیدی میان گروه‌های قومی مرکزی و حاشیه‌ای ریشه بگیرد. چنین مناسباتی باید چند بعدی و شامل جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی باشد. ویژگی سرزینی و عدالت اجتماعی، یک دولت مرکزی دموکراتیک، و تبادل فرهنگی میان - قومی بر اساس یک زبان ملی، از اهم سیاست‌هایی است که باید اعمال شود. هدف نهایی باید شامل بوجود آوردن همبستگی میان قوم اصلی و اقوام پیرامونی باشد. همه این‌ها باید به یک شکل ملی از گروه‌های قومی مختلف اما منافع ملی مشترک، متنهی شود. تحول سریع و توسعه و دموکراسیزه کردن یک چنین ملی اولین و درست‌ترین گام در حفظ وحدت و همبستگی میان جوامع قومی مختلف است. در فقر، در ترسیع نیافانگی و در دیگانوری، گروه‌های قومی، به دشواری زبر نام یک ملت جمع می‌آیند. زندگی در کشوری با ترکیبی نامتعادل و نامساوی، غروری در برخواهد داشت.

